

مارکسیسم و بلیواریسم

آندره شیر
روزنامه نگار آلمانی

ترجمه ش. میم. بهرنگ

بیاد پدرم و دوست خردمند انصاری
که به ظلمت گردن نمی نهاد!

مارکسیسم و بلیواریسم

تغییرات عمیقی که از شش سال پیش در ونزوئلا صورت می گیرد، توجه مردم اروپا را نیز بیش از پیش بخود جلب کرده است. روندی که از سوی طرفدارانش به عنوان «انقلاب بلیواریستی» مورد تجلیل قرار می گیرد، ساختارهای اقتصادی و دولتی کشور امریکای لاتین را تکان داده و تضادهای طبقاتی موجود را برملا ساخته است. اکثریت سفیدپوستان این کشور که به طبقات ممتاز و متوسط تعلق دارند، با اقدامات هوگو چاوز (رئیس جمهور ونزوئلا) مخالفت می ورزند. اما اکثریت مردم کشور، همانطور که در همه پرسسی اخیر در باره استعفای پیش از موقع ریاست جمهوری هوگو چاوز در 15 آگوست و انتخابات ایالتی در 31 اکتبر سال 2004 میلادی نشان داد، از تحولات اخیر پشتیبانی می کنند.

اما مشخصه اصلی روند جاری در ونزوئلا کدام است؟

خود این مسئله که واقعا (همانطور که چاوز و یارانش می گویند) انقلابی در این کشور در حال نشو و نماست، بحث های متناقضی را برانگیخته است. ابهام های فراوانی نسبت به ماهیت «بلیواریسم» و یا «بلیواریانیسم»¹ بویژه در خارج از حیطه امریکای لاتین وجود دارد.

مفهوم «بلیواریسم» با نام سیمون بلیوار (1783 - 1830) عجین شده است که تحت رهبری او کشورهای کنونی ونزوئلا، کلمبیا، پاناما، اکوادور و بلیوی به استقلال خود از سلطه استعماری اسپانیا نایل آمدند. بنابه وصف چاوز «بلیواریسم» درختی است که سه ریشه دارد و علاوه بر سیمون بلیوار دست کم دو شخصیت برجسته دیگر جزو بانیان آن محسوب می شوند: سیمون رودریگز (الیاس ساموئل روبینسون 1769 - 1861) که معلم و دوست همیشگی بلیوار بود و

¹Beide Bezeichnungen haben sich im deutschen Sprachgebrauch nebeneinander etabliert. M. E. ist die Bezeichnung «bolivarianisch» die korrektere Übersetzung des Begriffs «bolivarianismo». Für deutsche Ohren ist allerdings die Variante «bolivarisch» eingängiger, weshalb sie von den diplomatischen Vertretungen Venezuelas verwandt wird. Inhaltlich unterscheiden sich beide Varianten nur in einem für unser Anliegen nicht relevanten Ausmaß.

ایزکویل زامورا (1817 - 1861) که «ژنرال خلق مستقل» در جنگ داخلی ونزوئلا در قرن نوزدهم بود.

اما آیا سیمون بلیوار می تواند منبع الهام برای یک راه رشد مترقی باشد؟ راه رشدی که حتی از سوی کمونیست های ونزوئلا نیز بعنوان یک روند انقلابی معرفی می شود؟ و یا اینکه حق با نمایندگان مافیای ضد کوبا در میامی امریکاست که بر آنند که مارکس خود یک ضد چاویست بوده است: «اگر قرار باشد نام کسی را از فهرست الهام دهندگان به چاوز حذف کنیم، نام مارکس در وهله اول قرار دارد.»²

مارکس در واقع میانه خوبی با ناجی ها نداشت. او در نامه ای به انگلس حتی از بلیوار تحت عنوان «جیون ترین، بدجنس ترین و لومپن ترین فرد»³ نام می برد. انگیزه نگاشتن این نامه، اعتراضی بوده که از سوی انتشاراتی امریکائی آثار مارکس (دنا) علیه مقاله ای درباره «بلیواری پونته» برای «سیکلوپدیای امریکائی جدید» صورت گرفته بود. مارکس اقرار می کند: «من البته قدری تحت تأثیر مقاله سیکلوپدیا بودم.»⁴ در مقاله یاد شده مارکس از بلیوار به عنوان یک فرد بی لیاقت و ترسو و خائنی فرومایه نام می برد. مارکس بعد از ورود پیروزمندانه سیمون بلیوار به کاراکاس آزاد شده، می نویسد: «او خود را دیکتاتور و ناجی ایالات غربی ونزوئلا نام داد، مدال ناجی را اختراع کرد، پلیس نظامی دست چین شده ای را بوجود آورد و آنرا گارد محافظ خود نامید و خود را در فر و شکوه دربار غرق ساخت. او اما همانند بسیاری از هم وطنانش حوصله کار سرسختانه نداشت و دیکتاتوری او بزودی در هرج و مرج نظامی فرو رفت.»⁵ مارکس درباره هدف سیمون بلیوار مبنی بر ایجاد امریکای لاتین یکپارچه به تحقیر می نویسد: «هدف واقعی بلیوار عبارت بود از اتحاد تمام مناطق امریکای لاتین و ایجاد یک جمهوری فدرال زیر رهبری شخص خود او. وقتی که او غرق رؤیاهای خود، مبنی بر پیوند دادن نیمی از جهان با نامش بود، قدرت واقعی از دستش بیرون لغزید.»⁶

حوادث تاریخی بعد از مرگ بلیوار و تجزیه کلمبیای کبیر در سال 1830 میلادی به صحت نظرات مارکس مهر تأیید زدند. میراث خواران بلیوار عبارت بودند از مرتجعین، رژیم های راستگرای مستبد و دیکتاتورها. اولین رئیس جمهور ونزوئلا که تحت شرایط جنگ استقلال طلبانه با استناد به دیکتاتوری سیمون بلیوار حکومت خودکامه خود را تأسیس کرد، ژنرال آنتونیو گوزمن بلانکو نام داشت. در دومین دوره ریاست جمهوری او (1879 - 1884) صدمین سالگرد تولد سیمون بلیوار بطور وسیعی جشن گرفته شد و درباره شباهت میان گوزمن بلانکو و سیمون بلیوار داد سخن سر داده شد. چند دهه بعد ژنرال خوان ویسنته که از سال 1908 تا زمان مرگش (1935) در ونزوئلا به شیوه دیکتاتوری حکومت می کرد، از «احیای نهائی میهن» دم می زد و خود را ادامه دهنده پیگیر راه سیمون بلیوار قلمداد می کرد. او در عرصه تنوریک نیز (همانطور که لاوریانو والنیا سردبیر روزنامه رسمی کشور ال نوو دیاریو در سال 1915 نوشته) خود را ناجی ونزوئلا محسوب می داشت و در نوشته های خود تزیهای «سزاریسیم دموکراتیک» و «ژاندارم ضرور برای ترقی کشور» را اشاعه می داد و ادعا می کرد که از آرمان های سیمون بلیوار پیروی می کند.

علیرغم موارد یاد شده مارکسیست های ونزوئلا در قرن بیستم سیمون بلیوار را دوباره برای خود و برای جنبش انقلابی کشف کردند. از مهمترین شخصیت هائی که محتوای انقلابی ایده

² Cuba Nuestra, 22. Februar 2003

³ MEW 29, 280

⁴ ebenda

⁵ MEW 14, 219

⁶ MEW 14, 229

های سیمون بولیوار را کشف کرده اند، می توان خوزه مارکوس ماریا تگویی (بنیانگذار حزب سوسیالیست پرو) و خوان آنتونیو ملا (بنیانگذار حزب کمونیست کوبا) را نام برد.⁷

ماریاتگویی توصیه می کند که «جنبه های مناسب روز نیوگ سیمون بولیوار» را بخدمت گیرند و ملا در سال 1924 میلادی اعلام می کند که «متناسب با اوضاع و احوال موجود برای عملی ساختن آرمان های کهن به ارث رسیده از سیمون بولیوار وارد نبرد شویم!»⁸ ولی مارکسیست های دیگر به دفاع دگماتیک از تزه های مارکس می پردازند. از آن جمله است انیبال پونسه (دانشمند و روزنامه نگار آرژانتینی) که در سال 1936 در مجله دیالکتیکا برای نخستین بار به انتشار شرح حال مارکس بزبان اسپانیایی مبادرت ورزید.⁹

برای پاسخ دادن به این پرسش که آیا مارکسیست ها باید بولیوارسیم را به بخشی از استراتژی خود بدل سازند و آیا رابطه ای میان مارکسیسم و بولیوارسیم ممکن است، باید در وهله اول پرسید که منظور کدام بولیوارسیم است؟ به عبارت دیگر اکنون با کدام تفسیر از اندیشه های سیمون بولیوار در انقلاب ونزوئلا سر و کار داریم؟

در اکثر بررسی ها به تزهائی اشاره می شود که بنا بر آنها جوهر بولیوارستی چاوایسم عبارت است از «بی طرفی اصولی» و «بی طرفی ایدئولوژیکی» که حتی در «استراتژی های سیاسی» جنبش انقلابی تحت رهبری هوگو چاوز نیز بچشم می خورد.¹⁰ این ادعا حداقل در مورد سال های اول حکومت «جنبش چاوایستی» صدق می کند. جنبش انقلابی بولیواری مخفی (م. ب. ر. 200) که در سال 1982 میلادی بنیانگذاری شده بود، اگرچه بحث های ایدئولوژیکی ژرفی را در درون صفوف خود از سر می گذراند ولی به هیچگونه مرزبندی تن در نمی داد.

آماج ها و اقدامات آن ها، مثلاً شورش نافرجام 4 فوریه 1992 در وهله اول تحت تأثیر معضلات موجود در جامعه بوده اند. در احکام ایدئولوژیکی (م. و. ر.) نیز که در سال 1997 بنیانگذاری شده است، ناهمگونی آن هم در رابطه با مشخصات اعضا و هم در رابطه با متحدین آن در «جبهه میهن پرستان» ناروشن مانده است. مولینا این بیطرفی را بدلیل حضور جریانات سیاسی ناهمگون در اردوی سابق چاوز می داند. او این جبهه را متشکل از افراطی ها، چپ های دموکراتیک، نیروهای دست راستی خودکامه و دست راستی های دموکراتیک ارزیابی می کند. او جنبش سوسیالیستی (م. آ. س) و جریان طرفدار لوئی میک ویلنا را جزو نیروهای «چپ دموکراتیک» و آلفردو پنا (شهردار سابق کاراکاس) را جزو دست راستی های دموکراتیک و افسران دست راستی سابق را که در شورش 1992 شرکت کرده بودند، جزو نیروهای دست راستی خودکامه محسوب می دارد. مولینا می نویسد که در این هنگام تعیین نیروی غالب در اردوگاه هوگو چاوز بسیار دشوار بوده است.¹¹

تصفیه ایدئولوژیکی (که هنوز بیپایان نرسیده) حدوداً از نیمه دوم سال 2001 آغاز شده است، وقتی که تحقق بخش عمده تغییرات سیاسی ونزوئلا تحولات اجتماعی و اقتصادی لازم را ناگزیر کرده بود. گام مهم در این زمینه عبارت بود از تصویب 49 قانون انقلابی که در دسامبر سال 2001 میلادی بمورد اجرا گذاشته شدند و بدلیل آن لوئی میک ویلنا (وزیر کشور) از سمت خود استعفا داد و به جرگه مخالفین چاوز پیوست.

⁷ vgl. Ines Quintero: Bolivar de izquierda - Bolivar de derecha, m. Historia Caribe 7

⁸ Felipe de J. Perez Cruz: Julio Antonio Mella y los fundamentos del marxismo en Cuba; www.filosofia.cu/contemp/felipe002.htm

⁹ Ines Quintero, a. a. 0.

¹⁰ Vgl. Jose E. Molina V.: La Revolucion Bolivariana en Venezuela: Socialismo autoritario en un mar de contradicciones?, Zelia, o. J.

¹¹ ebenda

تصفیه ایدئولوژیکی و رادیکالیزاسیون اجتماعی بدان معنی نیست که بولیوارسیم چاوز را بعنوان یک جریان ایدئولوژیکی کلاسیک و در راستای مارکسیسم طبقه بندی کنیم. اما بولیوارسیم مرزبندی خود را با جریان های میانه رو و دست راستی مشخص تر کرده است. قبل از همه قیام توده ها بر علیه کودتای سال 2002 و ناکام ساختن آن و مقاومت در مقابل توطئه علیه روند اقتصادی بولیوارسیم در ماه دسامبر سال 2002 و ماه ژانویه سال 2003 موجب افزایش فشار جنبش توده ای بر حکومت و رادیکال تر شدن آن شده است. در عین حال اکثر جناح های میانه رو و یا متزلزل در اردوگاه چاوز از او روی برگردانده و پس از بحث های طولانی دست به انشعاب از (م. آ. س) زده اند.

حوادث یاد شده منجر بدان شده است که اجزای «درخت سه ریشه ای» بولیوارسیم رفته رفته تبلور یابند و برای تحقق پروژه بولیوارستی وارد عمل شوند. بولیوارسیم امروزی در ونزوئلا نه از مجموعه نظرات بولیوار، رودریگز و زامورا بلکه از عناصر هسته ای آن که با روح زمان تناسب دارند، تغذیه می کند. این تئوری بولیوارسیم فرق چندانی با ترکیبات تئوریک دیگری ندارد. مارکسیسم نیز مبتنی است بر مهمترین آثار مارکس و انگلس، در حالیکه از احکام و نوشته های دیگر آن ها تنها متخصصین خبر دارند و یا اینکه برای پروفیل تئوری مارکسیستی بی اهمیت اند (کارهای ادبی مارکس نیز همینطور!). با توجه به بولیوارسیم در می یابیم که تئوری و تفسیر احکام بولیوار و رودریگز در ونزوئلا و دیگر کشورهای امریکای لاتین در سال های اخیر رادیکال تر شده است و با تئوری مارکسیستی وجوه مشترک زیادی پیدا کرده است.

درجه رادیکالیزاسیون نیروهای مختلف بولیوارسیم در سراسر امریکای لاتین متفاوت است. برای مثال (فارک - اپ) کهنسال ترین و بزرگترین سازمان چریکی امریکای لاتین خود را مارکسیست - لنینیست - بولیوارست می نامد. آنها می گویند: «ما مارکسیستیم، زیرا ما برای رسیدن به سوسیالیسم مبارزه می کنیم! ما در پی ساختن جامعه ای نو و عادلانه ایم، جامعه ای که مالکیت جمعی بر مالکیت خصوصی ترجیح داده می شود. ما لنینیستیم، زیرا در سازمان ما اصول لنینی مرکزیت دموکراتیک، انتقاد و انتقاد از خود و غیره بمرور اجرا گذاشته می شوند. ما پیرو اندیشه های بولیواریم! بولیوار در قلب و روح ماست! ما همه بولیواریم! هر چریکی در امریکای لاتین تجسم یک بولیوار است! زیرا ما در راه برابری و برادری مبارزه می کنیم. زیرا ما ضد امپریالیستیم! ما عملاً از مواضع بولیوارستی دفاع می کنیم و برای تحقق نهائی آنها می جنگیم. قصد ما پایان رساندن کار ناتمام بولیوار است!»¹²

مواضع ایدئولوژیکی (فارک - اپ) در مقایسه با چاوز از وضوح بیشتری برخوردارند و رادیکال ترند. ولی در تفسیر اندیشه های بولیوار وجوه مشترک زیادی دارند. ضدامپریالیسم (که اکنون بیش از همه علیه ایالات متحده امریکا نشانه رفته است!) یکی از نکات مرکزی بولیوارسیم کنونی است!

سیمون بولیوار در سال 1829 میلادی در نامه ای به پاتریسیو کامپبل درباره ایالات متحده امریکا چنین نوشت که امروز مرتب تکرار می شود: «تقدیر ظاهراً چنین خواسته که ایالات متحده امریکا به بهانه آزادی، مردم قاره امریکا را به خاک سیاه بنشانند!»¹³

سه سال قبل از نوشتن این نامه سیمون بولیوار مجبور شده بود تحت فشار ایالات متحده امریکا (اخطار ایالات متحده امریکا بواسطه رونجا وزیر خارجه اسپانیا به او ابلاغ شده بود) فکر آزادسازی کوبا را از سر بدر کند. ایالات متحده امریکا بنابه منافع تجاری خود که عمدتاً از طریق کوبا صورت می گرفت، حاضر نبود که این جزیره را به قدرت اروپائی دیگر و یا به یکی از جمهوری های امریکای لاتین ببازد. و چن دسال بعد ایالات متحده امریکا کوبا را تحت

¹² <http://www.farcep.org/Paginauniversitaria/articulos/mayo012004b.php>

¹³ Simon Bolivar an Patricio Campbell, 5. August 1829; http://www.simon-bolivar.org/bolivar/catta_a_campbell.html

سلطه خود قرار داد و پس از بیرون راندن اسپانیا آنرا به یک کشور نیمه مستعمره مبدل ساخت. سیمون بولیوار که خطراسارت مجدد کشورهای آمریکای لاتین را احساس می کرد، خواستار اتحاد کلیه کشورهای آمریکای لاتین شد¹⁴ و پیشنهاد تشکیل یک پیمان نظامی با کلمبیا، گواتمالا و مکزیک را که «در معرض حمله قریب الوقوع ایالات متحده آمریکا قرار داشتند»¹⁵ مطرح ساخت.

هژمونی ایالات متحده آمریکا بر نیمکره آمریکا همچنان بجای خود باقی است. خصلت امپریالیستی این هژمونی دوباره در آمریکای لاتین خود را بمنصه ظهور گذاشته است. هر چند که در آغاز دهه 90 میلادی چنین بنظر می رسید که دیگر مفهوم امپریالیسم از عرصه بحث های سیاسی قاره رخت بر بسته و جای خود را به نئولیبرالیسم داده است. تنها فیدل کاسترو - رئیس جمهور کوبا - بود که سرسختانه اعلام می کرد که «نئولیبرالیسم ایدئولوژی امپریالیسم در مرحله سرکردگی طلبی تمام ارضی آن است!»¹⁶

امروز هوگو چاوز توهماتی را مورد انتقاد قرار می دهد که در مباحثات سیاسی جاری در سال های 90 میلادی رایج بوده اند: «طرح مجدد مسئله امپریالیسم برای ما - ونزوئلای ها - اجتناب ناپذیر است، زیرا این واژه از سخنرانی ها، بحث ها و فرهنگ های لغات و تحلیل های سیاسی ملی و بین المللی حذف شده است. این امپریالیسم فرتوت و متعفن که 500 سال پیش پا به عرصه کره زمین گذاشته، ناگهان تغییر قیافه داد، نقاب بر رخ زد، خود را زینت و آرایش داد و لبخند بر لب ظاهر شد! دیگر کسی دندان های او را، چنگ او را و سایه دراز او را ندید! ولی وقتی این عفریته دریافت که تلاشش در تحمیل مدل نئولیبرالیستی نافرجام مانده، نقاب از چهره برگرفت و چنگ و دندان خون چکان خود را به مردم دنیا نشان داد!»¹⁷ چنین است که امروز انقلاب بولیواریستی وارد مرحله «ضد امپریالیستی» خود شده است.

به نظر کمونیست های ونزوئلا ضد امپریالیسم بولیواریستی پیوند تنگاتنگی با ضد امپریالیسم مارکسیستی دارد. پدرو ارتگا دیاز - یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست ونزوئلا - در سال 1982 در تحلیلی نوشت: «انقلابات ضد امپریالیستی در عصر حاضر دارای محتوای سوسیالیستی اند! چنین انقلاباتی باید تحت رهبری مشترک کلیه طبقات و اقشار اجتماعی میهن پرست که طبقه کارگر در رأس آن قرار دارد، تحقق یابند! گذار به سوسیالیسم در آمریکای لاتین و کاریبیک از مرحله ضد امپریالیستی می گذرد!»¹⁸

بررسی جنبه های دیگر اندیشه های بولیوار و تفسیر امروزی آن (از جمله مبارزه برای عدالت اجتماعی، تقسیم عادلانه زمین و املاک و توسعه مستقلانه آمریکای لاتین) در چارچوب این مقاله نمی گنجد و باید در کتابی مفصلاً مورد بحث قرار گیرد. همین طور است بررسی اندیشه های سیمون رودریگز. او را می توان جزو سوسیالیست های ماقبل علمی بشمار آورد و نظرات او در زمینه مسائل تربیتی در زمان خود بسیار ارزشمند بوده اند. اما بر اساس نکات یاد شده در بالا می توان به این نتیجه رسید که اگر اندیشه های بولیوار نه بمعنی خودکامانه آن، بلکه به مفهوم انقلابی آن تفسیر شوند، تضادی بین بولیواریسم و مارکسیسم وجود ندارد. چون خود سیمون بولیوار نیز می دانست که برای دفاع بی خلل از استقلال ملی حل نابرابری های اجتماعی، یعنی انجام وظایف یک انقلاب اجتماعی ناگزیر خواهد بود.¹⁹

¹⁴vgl. Jorge Mier Hoffmann: Simon Bolivar y Washington; http://www.simon-bolivar.org/bolivar/sb_Y_gw.html

¹⁵ Simon Bolivar an Pedro Gual und Pedro Briceno Mendez, 1. August 1826; zit. nach: Pedro Ortega Diaz: El Congreso de Panama y la Umdad Latinoamericana Caracas 1982, S. 65

¹⁶ Fidel Castro: Un grano de maiz Havanna 1992, S. 89

¹⁷ Hugo Chavez: Marcha Por la paz y contra el militarismo en Venezuela, 16 de mayo de 2004

¹⁸ Pedro Ortega Diaz, a. a. 0., S. 105

¹⁹ vgl. Samuel Muncada Simon Bolivar Vol. VI Caracas 2004, S. 5ff.

آیا اکنون در ونزوئلا یک روند انقلابی در حال نشو و نماست؟
آیا این تحولات از حد یک راه رشد سرمایه داری فراتر می رود؟

گونتز پل در مقاله ای که در 28 سپتامبر 2004 در روزنامه «عصر ما» نوشته بود، در این مورد تردید می کند: «اقدامات مثبتی که تاکنون در زمینه مسائل اجتماعی، بهداشتی و آموزشی انجام گرفته حاکی از آن است که سیاست چاوز از حد سیاست سوسیال - دموکراسی اروپا در 15 سال قبل فراتر نمی رود! قانون اساسی جدید بولیواریستی حقوق دموکراتیک - خلقی بی نظیر در تمام جهان را تضمین می کند، ولی در ضمن مالکیت خصوصی را بی کم و کاست مورد حمایت قرار می دهد. قرارداد مالیاتی دوجانبه با ایالات متحده امریکا (که در راستای منافع کنسرن های فراملتی است) تغییر داده نشده است و اقرض خارجی به ارث رسیده از رژیم بورژوائی پیشین همچنان پرداخت می شوند، در حالیکه کوبای انقلابی فقط اقرض گرفته شده پس از پیروزی انقلاب را پرداخت می کند!»

گونتز پل از این رو به این نتیجه می رسد که روند جاری در ونزوئلا نه علیه سرمایه داری، بلکه علیه «البسه نوین آن، یعنی نئولیبرالیسم» است: «ضد نئولیبرالیست بودن، بخودی خود به معنی ضدکاپیتالیست بودن و لذا به معنی ضدامپریالیست بودن نیست!»²⁰

حق با گونتز پل است، وقتی می گوید که روند جاری در ونزوئلا همچنان در چارچوب سیستم سرمایه داری صورت می گیرد. ولی اشکال کار آنجاست که او خصلت این روند را کم و بیش سوسیال - دموکراتیک می داند. چون سوسیال - دموکراسی سال های 80 میلادی به هیچ وجه از چارچوب سیستم سرمایه داری فراتر نمی رفت، بلکه در پی استقرار دولت های اجتماع گرا بود تا بر تضادهای طبقاتی سرپوش نهد و از التهاب آن ها بکاهد. نمی شود حتی تصورش را هم کرد که از زبان سوسیال - دموکراسی آلمان و احزاب مشابه در اروپا حرفهائی بشنویم که امروزه از زبان هوگو چاوز می شنویم: «سرمایه داری اقتصاد شیطانی است! سرمایه داری بیمار روانی است! اقتصاد سرمایه داری مسئول اصلی مصیبتی است که امروز میلیون ها و میلیون ها انسان در سیاره زمین گرفتارش اند! سرمایه داری سیاره ما را تخریب کرده است و از این رو راه رشد سرمایه داری راه تخریب جهان ما است! جهان را باید از شر مدل مخرب سرمایه داری نجات داد. ما در ونزوئلا به این کار آغاز کرده ایم!»²¹

در سال 2000 میلادی فیدل کاسترو روند جاری در ونزوئلا را روندی انقلابی نامید: «با قانون اساسی کوبا در یک دست و پروژه ونزوئلا در دست دیگر تفاوت اساسی هر دو روند انقلابی را بررسی کرده ام! من به عمد کلمه «انقلابی» را بکار می برم، زیرا هر دوی آن ها روندی انقلابی اند: هر دو خواستار زندگی نو برای مردم اند. هر دو هدفشان تغییرات بنیادی است. هر دو شیفته عدالت اند و هر دو وحدت خلق های امریکای لاتین را در سر دارند.»²²

در این زمان هنوز چاوز حتی حرفی هم در باره پشت سر گذاشتن سیستم سرمایه داری بر زبان نرانده بود، بلکه فقط مبارزه علیه نئولیبرالیسم را اعلام کرده بود. اگر ما رشد ایدئولوژیکی و استراتژیکی پروژه بولیواریستی - چاویستی را برسمیت نشناسیم، دچار کوتاه بینی شده ایم! ما امروز در ونزوئلا هنوز با یک انقلاب تمام و کمال به مفهوم مارکسیستی - لنینیستی آن سر و کار نداریم. اما روندی که در حال نشو و نماست نه فقط از طرف طرفدارانش انقلابی لقب می گیرد، بلکه بدلیل سمتگیری های استراتژیکی خود، بدلیل محتوای ایدئولوژیکی

²⁰ Günter Pohl: Wohin steuert Venezuela? In: Unsere Zeit, Essen, 24. September 2004

²¹ Hugo Chavez: ALPresidente Nr. 208, 17. Oktober 2004

²² Fidel Castro: Ansprache bei der feierlichen Sitzung der Nationalversammlung in Caracas, 27.10.2000, zit. nach Andre Scheer: Kampf um Venezuela, Essen 2004, S. 57

و خصلت طبقاتی خود از چارچوب سیستم سرمایه داری (حد اقل در دراز مدت) فراتر می رود.

اینکه آیا این روند انقلابی موفق خواهد شد و یا نه، هنوز معلوم نیست، مثل همه انقلاب های جاری! آنچه هم اکنون معلوم است، عبارت است از اینکه روند جاری در ونزوئلا راه رشدی اصیل و چه بسا بی همانند است که عمدتاً نه بر طبق راه حل های استراتژیکی - تاکتیکی فرمولبندی شده، بلکه بیشتر بنا به شرایط و ضرورت های زمان حال حاضر و منطقه امریکای لاتین صورت می گیرد. بولیواریسیم ایدئولوژی ضرور این روند انقلابی جاری در امریکای لاتین است!

پایان